

دموکراسی دینی، قید یا امتیاز

گفت‌وگو با: لطف‌الله میثمی

چشم‌انداز ایران، ش ۳۹، شهریور و مهر ۸۵



چکیده: ایشان در این نوشتار با اشاره به برخی از دیدگاه‌های موجود، معتقد است دموکراسی پدیده‌ای تجربی و انسانی است، که با قرائت خاصی از اسلام سازگاری دارد و آن قرائت دموکراسی را نه تنها محدود و مقید نمی‌کند، بلکه به مثابه امتیازی است که موجب هدایت دموکراسی می‌شود. به این منظور به آیاتی از قرآن کریم که مؤید آن قرائت هستند استناد شده است. در این قرائت اساس تفکر اسلامی بر کلکتیویسم نهاد شده و خطابات قرآنی مانند «الناس» مؤید آن است که در جامعه دموکراتیک دینی چیزی با عنوان دین‌دار و بی‌دین، مؤمن و کافر، خودی و غیرخودی وجود ندارد، بلکه همه شهروندان خداپرستند و همه صاحب حق‌اند.

عده‌ای معتقدند مردم‌سالاری دینی به این معنی است که دین، دموکراسی را محدود و مقید می‌کند. عده‌ای دیگر می‌گویند که دین، هدایت‌کننده دموکراسی است و به قرائتی از دین معتقدند که در راستای آن به «دموکراسی هدایت شده» می‌رسند. از سویی آقای خاتمی در سخنرانی‌هایشان به این مضمون گفته‌اند که، باید دین را به گونه‌ای بفهمیم که با دموکراسی سازگار باشد. انواع دیگری از دموکراسی نیز در دنیا وجود دارد مثل دموکراسی ناب، دموکراسی لیبرال، سوسیال دموکراسی و... که هر کدام در جامعه خودمان نیز طرف‌دارهایی دارد. از سویی عده‌ای هم از دین‌داران و هم از طرف‌داران دموکراسی، «مردم‌سالاری دینی» را یک واژه پارادوکسیکال می‌دانند و معتقدند که دین و دموکراسی با هم سازگار نیستند. در عین

بازتاب اندیشه ۸۰

دموکراسی
دینی، قید یا
امتیاز

حال عده‌ای از روشن‌فکران، دین را تنها در عرصه جهان‌بینی و نحوه نگرش به هستی قبول دارند و معتقدند که در عرصه روش، دموکراسی لیبرال یا سیوسیال و یا... کاربرد دارد و دین در این عرصه نقشی ندارد.

در دنیای امروزه قرائت‌های مختلفی از دین وجود دارد. آیت‌الله خمینی مرجعی سنتی و کاریزما که بنیانگذار انقلاب هم بود تا «اسلام آمریکایی» و «اسلام محمدی» پیش رفت. آنچه که از سوی روشن‌فکران ما عمدتاً پذیرفته شده، این است که ما دین و جهان‌بینی خودمان را داریم، ولی دموکراسی یک طریقه اداره و به عبارتی مدیریت جامعه است که عمدتاً بر مبنای رأی اکثریت عمل می‌کند. سپس تبصره‌های مختلفی به «روش اداره جامعه» اضافه شده است. مثال دیگر این که دموکراسی‌هایی در عالم وجود داشته که شکی در دموکراسی آنها نبوده است. حتی دنیای لیبرال - دموکراسی هم اکنون به این دموکراسی‌ها اعتراف می‌کند. دموکراسی مرحوم دکتر مصدق در نهضت ملی، آریز در گواتمالا، دکتر آلنده در شیلی، ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه و سوکارنو در اندونزی. آمریکایی که مدعی لیبرال دموکراسی است، به کمک دنیای غرب علیه این دموکراسی‌ها کودتا کرد. از توجیحات آنها که بگذریم با حساب بدیهی می‌گویند: «هر کجا که دموکراسی با لیبرالیسم در تضاد بود، ما باید جانب لیبرالیسم را بگیریم.» می‌دانستند که دموکراسی مصدق یک دموکراسی ریشه‌دار و مرفقی است و حتی احزاب چپ راهم در بر می‌گیرد. آمریکا به مصدق پیشنهاد کرد که حزب توده را غیرقانونی اعلام کند در مقابل، آنها مسأله نفت را حل خواهند کرد. دکتر مصدق پاسخ داد که چون این کار مغایر قانون اساسی است (قانون اساسی‌ای که پلورالیسم را تأیید و تضمین می‌کرد) این کار را نمی‌کنم. با این وصف در تاریخ معاصر خودمان حقیقتاً کسی را پلورال‌تر از مصدق نمی‌توانیم سراغ داشته باشیم. از این رو بر علیه دولت ملی دکتر مصدق کودتا کردند. به نظر می‌رسد بنیاد فلسفی مخالفت با دموکراسی مصدق این است که، حامل این دموکراسی طبقه متوسط یا طبقه سرمایه‌دار نبود و یک طبقه مستضعف بود.

مخالفت به دلیل تضاد با منافعیان است یا اساساً در چارچوب‌های دموکراسی نمی‌گنجد؟ مثلاً یک موقع می‌گویند به قدرت رسیدن اقلیت حماس یا اخوان المسلمین یا اکثریت اصلاح طلبان در ایران با منافع ما سازگاری ندارد. در جای دیگر هم می‌گویند این در تعریف دموکراسی نمی‌گنجد. می‌گویند این در تعریف ما از دموکراسی نمی‌گنجد و چون

دموکراسی جدا از ما نیست، با منافع ما هم سازگاری ندارد. پس هر دو از هم جدانشدنی است. دموکراسی دو مؤلفه دارد اندیویدو آلیسم (اصالت فرد) و لیبرالیسم. اندیویدو آلیسم در برابر کلکتیویسم و لیبرالیسم در برابر سوسیالیسم، از یک مکتب و ایدئولوژی حکایت می‌کنند. علامه طباطبایی هم در مقدمه تفسیر المیزان آورده است: خطاب قرآن به جمع است، «هدی للناس» دین هدایتی است برای کل مردم (ناس). بنابراین یک مکتب می‌گوید اصالت با کل ناس و جمع است و یک مکتب می‌گوید اصالت با فرد است. افراد بر اساس منافع فردی‌شان رأی می‌دهند، این رأی‌ها که فردی (Individual) است، نتیجه‌اش دموکراسی می‌شود. مؤلفه دیگر، لیبرالیسم است که یک مکتب اقتصادی و زیر بنای بازار آزاد است.

ادعای من این است که دین، دینی که در قرآن تعریف شده، این تضمین را می‌دهد. دین می‌گوید که همه انسان‌ها خداجو هستند، می‌گویند همه اشیا اسم الله‌اند، اصلاً شی‌ستی وجود ندارد. هر انسانی خداجوست بنابراین صاحب حق است. پس هر کس به شهروندی تبدیل می‌شود که خدا جوست بنابراین حق دارد. تا اینجا به لحاظ متدلوژیک هیچ حذفی در کار نیست. خطاب قرآن به ناس است: «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلكم لعلکم تتقون». (بقره: ۲۱) «ال» در ابتدای ناس به این معنی است که همه را در بر می‌گیرد. چون «همه را در بر می‌گیرد» مرزبندی با خدا - بی‌خدا یا التقاطی - غیرالتقاطی از آن در نمی‌آید، حتی بت پرست هم در این ناس قرار دارد. از بت پرستان می‌پرسیدند چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، می‌گفتند الله. چهار آیه به این مضمون وجود دارد. می‌گوید «اعبدوا ربکم». اگر در ناس، مرزبندی وجود داشت، با خدا - بی‌خدا، یا خودی - غیر خودی می‌کرد، دیگر «اعبدوا ربکم» معنی نداشت. پس این خطاب عمومیت دارد. «لعلکم تتقون» تا این که تقوایتان زیاد شود. دیگر این که در دین، اراده خدا بر تکامل قرار دارد. در پرتویی از قرآن آیت الله طالقانی آمده که اراده تشریحی خداوند همین دین و احکام اوست و اراده تدریجی خداوند بر تکامل است. وقتی اراده خدا بر تکامل قرار گرفته، مگر کسی می‌تواند دائم‌العمر حاکم باشد، تکامل یعنی نوبه‌نو شدن. قانون استبدال و استخلاف از تکامل نتیجه می‌شود، جانشینی و جای‌گزینی هم با تکامل تبیین می‌شود. بنابراین اگر تکامل را ناشی از اراده خدا بدانیم، نمی‌شود که یک حکومت زورمدار و غیر مردمی تا ابد حاکم باشد. چون اراده خدا بر تکامل سمت‌دار و جهت‌دار قرار گرفته، پس اگر یک حکومت زورگو و ظالم حاکم شد، هم اراده خدا آن را از بین می‌برد و هم انسان‌ها یک سنگری دارند که می‌توانند خود را در آن راستا قرار

داده، کادر سازی کنند و یا حداقل کراهت نشان دهند، مخالفت کنند، مبارزه کنند، و حتی اگر به تعدی و تجاوز رسید و تعدی شدت پیدا کرد، جنگ دفاعی نمایند.

مثال بعدی امام حسین علیه السلام است. افرادی مانند ابن سعد و یزید با ویژگی های موروثی و طبقاتی، به دنبال منافع بودند. روز عاشورا امام حسین علیه السلام می گوید: «ما یک خدا داریم، یک دین داریم و یک امتیم، مادام که شمشیری بین ما نزول نکرده و منازله ای اتفاق نیفتاده، ما یک امتیم.» یعنی اگر تجاوز یا تعدی ای رخ بدهد، آنجاست که مرز حق و باطل به وجود می آید. فکر کنید که کاروان امام حسین یک نهضت است و تکامل اجتماعی هم به دوش اوست، کادرها هم همه مخلص و عاشق و با خدا و خودشان را برای خدا خالص کرده اند. کاروانی با این کیفیت را طرف مقابل بر نمی تابد. با وجود این که معاویه توصیه کرده که اهل بیت را نکشید، اصلاً برایشان قابل تحمل نیست. چون همه نیروها به تدریج به امام حسین می پیوندند. این است که سدر راه تکامل شدند و به جایی رسیدند که گفتند یا بیعت کن یا تو را می کشیم. چون امام زیر بار بیعت نمی رفت، به جنگ دفاعی دست زد و مظلومانه شهید شد. بنابراین از دیدگاه اسلام توده مردم یا ناس را نمی شود در مرحله نظری شقه شقه کرد و به نظر می رسد تعریف درستی از دموکراسی مطلق بوده و قیدی ندارد.

در جریان جنگ احد، هم تنگه دارها که تنگه را رها کردند و هم بقیه باعث ضربه خوردن مسلمانان شدند؛ ۵۲ نفر هم شهید شدند. گروه تنگ دارها بعد از جنگ افسرده و زمین گیر شدند و حتی طبق قانون جنگ باید به عنوان خائن اعدام می شدند. خداوند پیامبر را تأیید کرده و می فرماید کار خوبی کردی که با اینها برخورد نرم و انعطاف پذیری کردی، اگر شدت عمل نشان می دادی همه اینها از دورت پراکنده می شدند؛ «فَاَغْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹) خداوند به نزدیک ترین بنده خود می گوید با اینها مشورت کن، آنها را فعال کن و به چرخه دموکراسی برگردان، این که افسرده دل ها و زمین گیرها را فعال کرده و در دموکراسی دخالت دهد، ریشه اش کرامت انسانی و دین است که برای انسان اهمیت قائل است، آن هم چه انسانی؟ انسانی که باعث ضربه و شکست در جنگ شده، این دموکراسی مطلق و ناب است.

ناس در تعریف قرآن در جهت تکامل قرار دارد. با توجه به این که اراده خدا بر تکامل قرار گرفته است. اما مثلاً مارکسیسم در مرحله نظری می گوید که کارگران بالنده اند. بنابراین باید صاحب رأی باشند. اما بورژواها نباید باشند، چون افول یابنده اند. برخورد قرآن این گونه

نیست. می‌گوید کارگر و دهقان و بورژوا و فنودال همه ناس‌اند. اما وقتی در جهت تکامل قرار بگیرند، همه یک سیر ارتقایی و استعلایی پیدا می‌کنند. در این سیر یکی کشش‌پذیر است و تغییر طبقه می‌دهد و حرکت استعلایی می‌کند و یکی کشش‌ناپذیر است و در مقابل جریان و حرکت تکاملی می‌ایستد؛ اینجاست که باطل به وجود می‌آید. قرآن باطل را ذاتی نمی‌داند. می‌گوید باطل در پروسه عمل و حرکت به وجود می‌آید آن هم در حرکت تکاملی. قرآن ادعا دارد که در طول تاریخ همیشه حرکت تکاملی وجود داشته، گاهی توسط انبیا، اولیا، اولوالالباب و گاهی هم «راسخون فی العلم» بوده‌اند. بالاخره بار تکامل همواره حامل و به دوش کشنده داشته و دارد.

مراتب رد نمی‌شود، ولی این که یک طبقه از همان ابتدا از چرخه دموکراتیک حذف شود، این وجود ندارد. مثلاً حضرت محمد ﷺ در پروسه جنگ احد حتی از نیروی نفاق هم برای دفاع مدینه استفاده کرد. حتی این طور نبود که محمد ﷺ از اول مرزبندی کند و بگوید تو منافقی و باید کنار بروی. اصلاً چنین چیزی در دین وجود ندارد. دقیقاً حرکت یک حرکت تکاملی بود و در اوج خود به انسان‌های جان به کف و از خود گذشته و خالص نیاز داشت. انسان می‌تواند از درجه تکاملی و مراتب بالاتری نسبت به بقیه برخوردار باشد. همان طور که در مورد پیامبر این‌گونه بوده. آیا پیامبر نمی‌توانست ادعا کند که در مرتبه بالاتری از تکامل قرار دارد و مردم باید به او پیوندند؟

«باید» ندارد. چون قرآن می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» آیت الله طالقانی در تفسیر «لا اکره فی الدین» می‌گوید: یعنی در ذات دین اکره، اجبار و طاغوت وجود ندارد. چرا؟ برای این که «قد تبین الرشد»، چون راه رشد و راه تکامل را خدا آشکار کرد، وقتی تکامل هست، احتیاجی به زور نیست، باطل مجبور به نابودی است. به هر حال، تکامل سنگر و محور ماست که خود را با آن منطبق و هماهنگ کنیم و در راستای آن کادرسازی کنیم و آگاهی‌ها را بالا ببریم و این، تز تشکل، سازماندهی حکومت نیز می‌شود. این مکتبی است که اگر یک جریان باطل حاکم شد، راه مبارزه با آن در دل خود مکتب وجود دارد، ولی در لیبرالیسم راه مبارزه وجود ندارد، اگر اکثریت حاکم است، قوانینی هم به نفع اکثریت وضع می‌کند و شما مجبورید در این سیستم تابع باشید، البته این، جدا از ویژگی پایدار انسان است که زیر بار ظلم نمی‌رود، در لیبرالیسم اگر ظالم حاکم شد، گریزی از آن نیست، ولی در مکتب

بازتاب اندیشه ۸۰
۳۳
دموکراسی
دینی، قید با
امتیاز

دین که تکامل محور است، راه گریز وجود دارد. هم اراده گریز را فراهم کرده و هم به دست خود ماست که باید خودمان را بر محور تکامل منطبق کنیم، سازماندهی کنیم و در جهت تشکل و امت تلاش کنیم.

ما گفتمان دموکراسی را که رد نمی‌کنیم، ولی به یک سری از مزایای دین بر دموکراسی قائلیم به این صورت که، ضعف‌هایی که بیشتر دموکراسی‌ها به نوعی داشته‌اند و مردم را در مرحله نظر شقه شقه می‌کرده‌اند، دین ندارند. دین یک قید برای دموکراسی نیست، بلکه راهنمای دموکراسی است و دموکراسی را «عمق» و «توسعه» می‌دهد. «توسعه» به این معنا که اگر می‌گویند بی‌خداها نمی‌توانند در چرخه دموکراسی باشند، از نظر دین اصلاً بی‌خدایی وجود ندارد بلکه همه انسان‌ها خداجو هستند، شیطان هم که پدر کافرین، ملحدین و منافقین است، خدا را قبول دارد. اگر بی‌دین، مرتد است، اولاً که بی‌دینی در تاریخ وجود نداشته، حتی فرعون هم دین داشته، ملک هم در سوره یوسف دین داشته، پس کافر هم دین دارد. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِیَ دین» (کافرون: ۶) و ثانیاً اصلاً ارتداد جنبه نظری ندارد. بنابراین وقتی دین راهنما باشد. دو عنصر بی‌دینی و بی‌خدایی را که در طول تاریخ موجب حذف نیروها شده اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد. اگر خداوند، جهان به این زیبایی را که انسان اشرف مخلوقات آن است آفرید، مگر یک انسان می‌تواند نجس ذاتی باشد؟ بنابراین اگر دین راهنمای دموکراسی باشد، بستر دموکراسی، بر اساس دین قرار بگیرد، آن محدودیت‌ها، شقه شقه کردن‌ها و حذف‌ها در مرحله نظر اتفاق نخواهد افتاد.

می‌گفتند که مثل ژاپن و آلمان، وقتی آمریکا به عراق رفت، باید یک ملت جدید با یک فرهنگ جدید بسازد، یعنی دگرگونی فرهنگی ایجاد کند که بتواند با راهکارهای دموکراتیک و سرمایه‌داری کنار بیایند. ولی در عراق به پدیده‌ای به نام مقاومت برخوردند که با این ملت‌سازی کنار نیامد. بعد گفتند که دموکراسی را باید تدریجی به خاورمیانه داد و نظرشان بر ترمز زدن بر دموکراسی است. یاسر عرفات در کمپ دیوید با کلیتون بر سر بیت المقدس شرقی اختلاف پیدا کرده بود. عرفات در آنجا را محکم به هم می‌زند، می‌گوید که شما مستحق حماس هستید، اگر ما را رها کنید حماس حاکم خواهد شد و همین طور هم شد. بنابراین در شرایط کنونی مشکل اصلی آمریکا در خاورمیانه، مردم است. نتیجه می‌گیریم که مزیت اول این است که دین دموکراسی را توسعه می‌بخشد. در ۱۵۰ سال گذشته، مهم‌ترین عامل ضد توسعه ما، حذف نیروها بوده است. حذف نیروها هم مبتنی بر عواملی مثل

ایدئولوژی جنگ سرد، خودی - غیر خودی، با خدا - بی خدا و بادین - بی دین و... بوده است. اگر دین راهنمای دموکراسی باشد با عناوینی مثل ملحد، نجس، التقاطی، مرتد، بی خدا و بی دین در مرحله نظری، کسی را حذف نمی‌کنیم. مزیت دوم این‌که دین، دموکراسی را تعمیق می‌بخشد.

دین بستری می‌شود برای ارتقای دموکراسی و مجوزی برای ایستادگی اقلیت بالنده در مقابل اکثریت میرا. می‌گوییم دین راهنمای مردم‌سالاری است و آنرا نخست توسعه و دوم عمق می‌دهد و نسبت به دیگر روش‌های مردم‌سالارانه مزیت‌هایی دارد. نص قرآنی ما قانون تکامل است. این نص در قالب شورا (دموکراسی‌ای که هم عمق و هم توسعه یافته است) می‌آید و در راستای آن مردم در بستر زمان در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اداره جامعه به نتایجی می‌رسند. یعنی دینی که راهنماست و محدود کننده نیست و آزادی دهنده است، آزادی بشر را هم عمق و هم توسعه می‌دهد. در نتیجه همه مردم، از طریق این دموکراسی عمق و توسعه یافته به نتایجی می‌رسند و به این ترتیب عنصر زمان هم در تصمیم‌گیری وارد می‌شود.

دین می‌گوید بی‌خدایی وجود ندارد و بنابراین در مرحله نظری، حذفی هم در کار نیست. این یک مزیت بسیار مهم دین بر دموکراسی است. دیگر این‌که روش انبیا دموکراتیک بوده یعنی روشی که فراگیر و بدون حذف است. مثلاً حضرت نوح می‌گوید: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (نوح: ۳) این گزاره سه فراز دارد و جوهره پیام همه انبیاء همین بوده است که شما بنده خدا باشید. فراگیری آن در این است که، همه بت‌پرستان و حتی شیطان هم خالقیت خدا را قبول داشته‌اند، در ابنای بشر هم کسی نبوده که «الله» را قبول نداشته باشد. بنابراین می‌گوید: بنده الله باشید و بنده غیر الله نباشید. در فراز دوم می‌گوید «واتقوه» هر شهروندی در جامعه حضرت نوح تقوایی داشته: یکی تقوای خانوادگی، یکی تقوای فردی، دیگری تقوای ناسیونالیستی و آن یکی تقوای قبیله‌ای، بالاخره همه تقوا داشته‌اند. به یک چیزی پای بند بوده‌اند. قرآن می‌گوید «واتقوه» یعنی این تقوا را به «تقوای الهی» تعالی دهید، یعنی همه جهت عشق خود را به طرف خدا ببرند. فراز سوم «واطيعون» است. نوح می‌گوید من ادعا می‌کنم که اگر دو گزاره اول را پذیرفتید، داوطلبانه به من رأی دهید. اطاعت در برابر کراهت است. نوح علیه السلام می‌گوید داوطلب شوید و از روی آگاهی با ما همکاری کنید و به ما رأی دهید تا یک تشکل شویم. سیر همه انبیا همین گونه بوده است.

مازتاب اندیشه ۸۰

۳۶

دموکراسی
دینی، قند یا
امتیاز

پیامبران می‌گویند همه افراد یک ویژگی دارند، همه خداجویند، همه یکسان‌اند. حالا که همه خدا را قبول دارند، خالقیتش را هم بپذیرند و چون همه با تقوایند، همه تقواها را در جهت تقوای برتر و اصلی قرار دهند. با این ویژگی‌ها می‌توان با هم همکاری کرد.

در آخر باید اشاره کنم که در ۱۵۰ سال گذشته بزرگ‌ترین هزینه اجتماعی که پرداخت کرده‌ایم، حذف نیروها بوده، حذف نیروها هم عمدتاً بر سر مرزبندی‌هایی مثل بی‌ادین - بی‌دین، با خدا - بی‌خدا، نجس - پاک و... بوده است و نیروهای دموکرات ما هم بعضاً در این دام افتادند. مثلاً فضای ضدکمونستی که بعد از انقلاب اسلامی شکل گرفت، باعث شد که بعضی از روشن‌فکران لیبرال ما بگویند که کمونیست‌ها باید از ایران بروند و با عباراتی مانند «اینها از حیوان بدترند» و... با آنها برخورد حذفی کردند. حتی بعد از انتخابات فروردین ۵۸، در حضور مرحوم امام گفتند که ۹۸/۲٪ «مؤمنین» به انقلاب و جمهوری اسلامی رأی دادند، ۱/۸٪ «ملحد» به جمهوری اسلامی رأی ندادند. بر این مبنا غیرقانونی بودن حزب توده مطرح شد و شعار بعضی از نیروهای لیبرال و دموکرات ما گردید، ولی قانون اساسی دیدگاه بازتری از نیروهای لیبرال داشت. در قرآن اصلاً بی‌دینی و بی‌خدایی به رسمیت شناخته نشده است و می‌توان از نیروهای دموکرات و حتی لائیک محافظت کرد. لائیسیم چه می‌گوید؟ می‌گوید دین را باید دنیایی و علمی کرد. ما می‌گوییم کاملاً درست است. ویژگی دین این است که هم علم آفرین است و هم راهنمای ما در این دنیا. دین از ذهن بشری به نام محمد بن عبدالله ﷺ عبور کرده، فهم شده، اجرا شده و راهنمای عمل است. بنابراین در ذات خودش یک امر بشری و دنیوی است و جنبهٔ متافیزیکی ندارد. اما سکولارها می‌گویند چون دین، قدسی، غیربشری و ماورای طبیعی است، آن را باید از دولت جدا کرد. ما می‌گوییم اگر در پارادایم قرآنی برویم، اتفاقاً دین هم علم آفرین است و هم راهنمای عمل در دنیاست، فلاح و رستگاری در همین دنیاست، در آخرت هم ادامه دارد. (انفال: ۴۵)

● اشاره

این نوشتار هر چند دارای مزایایی است، اما نیازمند ملاحظات می‌باشد که به جهت اختصار؛ برخی از این ملاحظات در چند بند ارائه می‌شود:

۱. دموکراسی نافعی تعصبات کور است:

به رغم این‌که ایشان در سرتاسر مصاحبه تلاش می‌کند خود را آزاداندیش و دموکرات مسلک نشان دهد ولی تعصبات خواسته یا ناخواسته به وی اجازه نمی‌دهد که به دیدگاه‌های مخالفان خود اشاره کند. تنها یک بار از امام راحل^ع با عبارت «آیت الله خمینی

مرجعی سنتی و کاریزما» یاد می‌کند و هیچ‌به‌این واقعیت نمی‌اندیشد که همین مرجع سنتی!!! بزرگترین انقلاب فرامردن را در عصر پایان ایدئولوژی در محاصره شرق و غرب عالم بوجود آورد و جمهوریت را در کنار اسلامیت به مثابه قرائتی نوین از اسلام با رویکردی درون دینی و با استفاده از اجتهاد فقهی بنا گذاشت و با به چالش گرفتن دموکراسی لیبرال، رسماً اعلام کرد: «اسلام بهترین دموکراسی را دارد» و بعد از وی جانشین صالحش هم تصریح کردند که «مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست یکی دموکراسی و دیگر دین تا به هم سنجاق شده باشند بلکه مردم‌سالاری را دین به ارمغان آورده است».

سؤال این است که چرا ایشان همین مردم‌سالاری دینی را که حتی متفکران غربی هم تصریحاً یا تلویحاً به روش‌های دموکراتیک در جمهوری اسلامی ایران اعتراف دارند انکار می‌کنند؟ خود ایشان استحضار دارند، آنچه را متفکران غربی در ایران انکار می‌کنند، دموکراسی به مثابه فلسفه اجتماعی است که منشأ و آبشخور آن اسلام است و الا دموکراسی روشی را در ایران هیچ‌کس انکار نکرده است. مایه شگفتی است وی از کنار این دموکراسی دینی عبور می‌کنند، اما وقتی به دموکراسی مصدق (که خود مرحوم مصدق هم هیچ‌گاه مدعی دین‌داری و دموکراسی دینی نبود) می‌رسد از آن با عنوان «دموکراسی ریشه‌دار و مترقی» یاد می‌کند و گویا فراموش کرده است که خود محوری‌های مصدق سبب شد که بسیاری از نزدیکان و دوستانش از او کناره‌گیری کنند و با کودتای بدون خونریزی از قدرت حذفش کنند.

۲. در بخشی از گفت‌وگو برای اثبات این‌که همه انسان‌ها شهروند و قرآن هیچ مرزبندی در جامعه ندارد.

اولاً ایشان که مردم‌سالاری را برون دینی و تجربه بشری می‌دانند اصلاً نیازی به این تکلفات در تفسیر آیات ندارند. ثانیاً آیه ۲۱ سوره بقره «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» در مقام دعوت به خداپرستی است و شمولیت «الناس» برای آن است که همه را ارزشی و اسلام‌گرا کند و از مرز «التقاط»، «غیر خودی»، «بی دین»، «لاابالی» به مرز خداپرستی و با دین وارد کند و بنابراین نه تنها از آیه برای دموکراسی مورد نظر نمی‌توان استفاده کرد، بلکه آیه فقط بحث پرستش است و برای مدعیان «مردم‌سالاری دینی» با رویکرد درون دینی قابل استناد است.

جناب میثمی استحضار دارند که «اعبدوا» فعل امر است و همان تفسیر «پرتوی از قرآن» مورد استناد ایشان تصریح دارند که، فعل امر بر وجوب دلالت دارد یعنی «ای مردم بر شما واجب است که خداپرست شوید» این آیه از نظر شمالحن غیردموکراتیک دارد. و به یک واژه عام «الناس» نمی‌توان معنای آن را مصادره کرد.

بازتاب اندیشه ۸۰

۳۸
دموکراسی
دینی، فید یا
امتیاز

در جای دیگری از مقاله از تفسیر آیت الله طالقانی پرتوی از قرآن نقل می‌کند که، «ارادهٔ تدریجی خداوند بر تکامل است» سپس از آن استفاده می‌کند که وقتی اراده خدا بر تکامل قرار گرفته، مگر کسی می‌تواند دائم‌العمر حاکم باشد، تکامل یعنی نو به نو شدن قانون استبداد و استخلاف از تکامل نتیجه گرفته می‌شود. جانشینی و جایگزینی هم با تکامل تبیین می‌شود. هر خواننده‌ای متوجه می‌شود که این مغالطه است، زیرا هیچ ملازمه‌ای بین تکامل و دائم‌العمر بودن حاکم نیست. مگر نه آن است که خود ایشان معتقدند پیامبر مادام‌العمر حاکم است و امامان دوازده گانه شیعه هم تا زمانی که زنده‌اند حاکم هستند آیا این اعتقاد خلاف قانون استخلاف و استکمال است؟ آیا نمی‌شود با همان قوانین بشری مورد قبول ایشان مسیر تکاپو را ولو با وجود حاکم ثابت طراحی کرد.

در بخشی از نوشتار در باب این‌که دین قید دموکراسی نیست آورده‌اند که «دین راهنمای دموکراسی است و دموکراسی را عمق و توسعه می‌دهد، توسعه به این معنا که اگر می‌گوئید بی‌خداها نمی‌توانند در چرخهٔ دموکراسی باشند، از نظر دین اصلاً بی‌خدایی وجود ندارد، بلکه همهٔ انسان‌ها خداجو هستند. شیطان هم که پدر کافرین، ملحدین و منافقین است خدا را قبول دارد، اگر بی‌دین، مرتد است اولاً که بی‌دینی در تاریخ وجود نداشته حتی فرعون هم دین داشته و ثانیاً اصلاً ارتداد جنبهٔ نظری ندارد. بنابراین وقتی دین راهنما باشد دو عنصر بی‌دینی و بی‌خدایی را که در طول تاریخ موجب حذف نیروها شده، اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد» در این عبارات چند ملاحظه وجود دارد:

اولاً: در دنیای امروز نمی‌گویند بی‌خداها نمی‌توانند در چرخهٔ دموکراسی باشند، بلکه عکس آن رایج است می‌گویند با خداها نمی‌توانند؛ زیرا مبنای دموکراسی بر سکولار و اومانیزم (در مقابل خداگرایی) است.

ثانیاً: استفاده از برخی آیات در مورد این‌که کفار و منافقان هم در کُنه وجودشان خالقیّت خدا را قبول دارند و شیطان هم نهایتاً در قیامت اعتراف به ربوبیت الاهی می‌کند، متفاوت است با اسلامی که ادعای انحصار حقانیت می‌کند، اسلامی که به راحتی به مسیحیت و یهودیت موجود که به اسلام ایمان نیاوردند، مهر ابطال و کفر می‌زند و مرزبندی کافران و مؤمنان را مطرح می‌کند و همهٔ جریانات فکری غیرمسلمان را به جهنم و عذاب وعده می‌دهد و تنها مسلمانان واقعی را اهل نجات و صلاح و فلاح می‌داند.

ثالثاً: به گواه تاریخ، انبیاء الاهی که در آن مرزبندی‌های حق و باطل شاخصه اصلی آن است و جنگ‌ها و پیامبر کشی‌ها و رفض و انکارها، همه نافی این ادعای ایشان است.

۳. مردم‌سالاری دینی التقاطی:

مشکل اصلی دین‌دارانی که در مواجهه با مدرنیته مرعوب شده‌اند و یا جاذبه‌های آن چشمشان را خیره کرده آن است که، دست به گزینش دوگانه‌ای می‌زنند که همخوان کردنتشان دشوار است.

یک جمله ایشان این است «اگر دین راهنمای دموکراسی باشد با عناوینی مثل ملحد، نجس، التقاطی، مرتد، بی‌خدا و بی‌دین در مرحله نظری کسی را حذف نمی‌کنیم» آیا این عبارات پارادوکس نیست و دین به نفی خودش رأی نمی‌دهد. اگر دین است و با صراحت مرزبندی ارزشی ایجاد کرده و به کفار می‌گوید «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِين» من از شما بیزارم و به مشرکان می‌گوید «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» مشرکان نجس هستند و به منافقان می‌گوید «هُمُ الْكَاذِبُونَ» همه چیز منافقان دروغ است، این دین که چنین خط‌کشی‌هایی دارد؛ چگونه می‌تواند بگوید من اصلاً کاری با خدا و بی‌خدا ندارم و در نظام دموکراتیک لیبرال مسلک هر کسی آزاد است، به هر گونه‌ای رفتار کند. ایشان که می‌گوید «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» چگونه با آدم‌های بی‌دین، غیرخودی، مرتد، ملحد همانند مؤمنانش برخورد کند، آن هم در مرحله نظری که شما می‌گویید. اگر شما می‌فرمودید در مرحله عمل، شاید با شما هم نظر می‌شدیم که در جامعه نهایتاً برای ادامه زندگی اجتماعی چاره‌ای نیست که باید همه با هم زندگی کنند و به تعبیر امام علی علیه السلام در نهج البلاغه «مردم یا برادر دینی‌اند و یا همسان در خلقت‌اند» و حقوق شهروندی آنها را باید مراعات کرد. اما همین شهروندان غیردینی را در مرحله نظر قرآن خط‌کشی کرده است و در همه ادیان الاهی مثل مسیحیت و یهودیت هم چنین خط‌کشی‌هایی بوده است.

آنچه جناب مهندس میثمی در این نوشتار روی آن تأکید می‌کند مقوله تکامل است که به نظر خواننده متأثر از رویکرد مارکسیستی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی